۵۶. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۲۰)

۵۶. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۲۰) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۲۰ اسفند ماه ۱۴۰۱ موضوع : بررسی روایت ابی العباس و نقش بیّنه و شهادت عدد قسامه در اثبات هلال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تتمّه بحث سند روایت زید شحام
- روایت ابی العباس
- محوریت محتوا در اعتبارسنجی احادیث و عدم محوریت سند در آن
- اصالة عدم الدرد و تفاوت آن با اصالة القبول در اعتبارسنجی احادیث
- پالایش احادیث شیعه؛ معنا و محدوده آن
- اعجاز الهی در عدل قرآن دانستن صحیحین توسط عامه
- رابطه تعابیری چون «الآثار الصحیحة» و شهادت به صحت روایات درکتب شیعه با پالایش حدیث
- ضرورت و برکات ثبت ابهامات و پیگیری بعدی آن
- تضعیف روایت ابی العباس توسط علامه مجلسی
- اثبات هلال در هوای صاف با شهادت عدلین یا عدد قسامه؟
- مالکیت تحقق علم در روایات عدد قسامه در بیان صاحب حدائق
- مفید علم نبودن شهادت عدد قسامه
- عدم محوریت علم در قسامه هلال و موضوعیت آن در نظم مسلمین و مقام مدیریت امتثال
- تفاوت بیان آیت‌الله شبیری و بیان مختار در شهادت خمسون

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی روایت ابی العباس و نقش بیّنه و شهادت عدد قسامه در اثبات هلال

موضوعات فرعی:
بررسی سندی و محتوایی روایت ابی العباس
بررسی چرایی عدم اعتبار بیّنه و اشتراط شهادت عدد قسامه برای رؤیت هلال در برخی روایات
عدم محوریت علم در قسامه هلال و موضوعیت آن در نظم مسلمین و مقام مدیریت امتثال
نقد دیدگاه آیت الله شبیری در موضوعیت قسامه در رؤیت هلال در هوای صاف
پالایش احادیث شیعی، محدوده و معنای آن

تتمّه بحث سند روایت زید شحام

در باب سوم بودیم. جلسه قبل حدیث سوم را خواندیم.

> **وعنه، عن عمرو بن عثمان، عن الفضل، وعن زيد الشحام جميعا عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن الأهلة، فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، وإذا رأيته فأفطر الحديث[1]**

در این روایت کلمه «عنه» بود که در جلسه قبل از آن صحبت شد. اگر به تهذیب مراجعه بفرمایید این روایات پشت سر هم است. یعنی روایت دوم، سوم، چهارم، ششم و هفتم در تهذیب پشت سر هم است. تنها روایت پنجم است که در تهذیب مطبوع با فاصله ده صفحه آمده، مرحوم صاحب وسائل چون مربوط بوده آن را در اینجا آورده است. و چون همه این چند روایت را هم مرحوم شیخ از علی بن مهزیار نقل کرده‌اند، لذا مرحوم صاحب وسائل اینها را پشت سر هم آورده‌اند. لذا «عنه» در اینجا به علی بن مهزیار برمی‌گردد. اگر در تهذیب ملاحظه کنید، همه این «عنه»ها برای خود تهذیب است و پشت سر هم آمده از علی بن مهزیار. یعنی در روایت دوم، سوم، چهارم و روایت ششم. روایت پنجم هم از علی بن مهزیار است ولی در جای دیگر تهذیب است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۸۳

روایت ابی العباس

به روایت چهارم رسیدیم.

> **وعنه، عن الحسن بن علي، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس الرؤية أن يراه واحد والا اثنان والا خمسون. وروا الصدوق باسناده عن القاسم بن عروة. أقول: يأتي وجه**[1]

«وعنه، عن الحسن بن علي»؛ علی بن فضال، **«عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس»**؛ فضل بن عبد الملک، **«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس الرؤية أن يراه واحد والا اثنان والا خمسون».**

«وروا الصدوق باسناده عن القاسم بن عروة»؛ این روایت در فقیه هم آمده است. مرحوم مجلسی در ملاذ فرمودند «**مجهولٌ**». ما در سند، علی بن مهزیار داریم، ابن فضال داریم و قاسم بن عروه و ابی العباس. ابی العباس که توثیق صریح دارد. ابن فضال هم که معروف است که فطحی است؛ اینکه سند بهخاطر او تصحیح شود یا موثقه شود، جای خودش. علی بن مهزیار هم معلوم است. ظاهراً بهخاطر قاسم بن عروه است که مرحوم مجلسی تعبیر «مجهول» را به کار بردهاند. ایشان مطرح شده اما توثیق نشده است. شاید منظور از کلمه «مجهول» مرحوم مجلسی همین است. یعنی قاسم بن عروه صریحاً توثیق نشده است. در رجال ابن داود دارد «ممدوح».

---

[1] همان ۱۸۴

محوریت محتوا در اعتبارسنجی احادیث و عدم محوریت سند در آن

شاگرد: اینکه مذهب رواتِ را بررسی نمی‌کنید به این خاطر است که مبنای آقای شبیری را قبول ندارید؟ ایشان از شیخ هم استظهار می‌کنند در فرض تعارض روایت امامیه و غیر امامی، روایت غیر امامی اقتضاء حجیت را ندارد.

استاد: ببینید راجع به مذاهب جلوترها در جلسات مفصلی صحبت کردیم. در اینکه واقفیه و فطحیه از حیث موثق بودن درجاتشان خیلی فرق می‌کند. از اجلاء، احتمال خیلی قوی‌ای هست که فطحی بودن برای اخفاء بود؛ مسائل اجتماعی بود. اسم عبدالله می‌گفتند برای حفظ جان امام. اما واقفیه تفاوت می‌کرد. واقفیه‌هایی بودند که از طرف مال و دنیا بود که واقفی شده بودند. واقفیه‌هایی هم بودند که از سر اشتباه در فهم حدیث واقفی شده بودند. کلاب مموره به رفتارشان هم بستگی داشت. منشأ واقفیه یکی مال بود، یکی فهم غلط از احادیث بود. در ادامه هم نسبت به رفتارشان، واقفیه‌هایی بودند که رفتار بسیار تندی علیه امام معصوم اتخاذ می‌کردند که از ناصبی بدتر می‌شد. واقفیه‌هایی هم بود که از سر ابهام اینطور شده بودند. همچنین مذاهب قبل از آن‌ها و مذاهب بعد از آن‌ها.

5:36

شاگرد: می‌خواهم ببینم مذهب را در اعتبار سند دخالت می‌دهید یا نه؟

استاد: در مسائل روایات من اساساً طریق سندمحوری را درست نمی‌دانم. اینکه ما به سند نگاه کنیم و به‌خاطر آن، حکم باتّ‌بر روایت صادر کنیم درست نیست. روایتی که بارها نقل کرده‌ام در کافی شریف هست. سائل محضر امام تصریح می‌کند که روایاتی از شما می‌آید؛ «ممن نثق به و ممن لانثق به». حضرت هم به جای اینکه بگوید واضح است، به آن اخذ کن که ثقه به، حضرت می‌فرمایند نگاه کن که کدام موافق کتاب است. یعنی فطری‌ترین امر هم همین است. در موضوع محوری عرف عقلاء ابتدا به محتوای نقل نگاه می‌کنند. اول ذهنشان را محتوا پر می‌کند. نه اینکه اول ببینند چه کسی می‌گوید.

فطرت بشر به این صورت است که وقتی یک حرفی نقل می‌شود ابتدا به محتوای آن نگاه می‌کند. بعد اگر دید با ضوابط و اعتباراتی که خودش می‌فهمد مطابق است و عقلائی است، دیگر کاری ندارد که چه کسی نقل می‌کند. اما گاهی که می‌بیند محتوا، محتوایی مشکل‌ساز است، هزینه‌بر است، خلاف ضوابط عقلائیه است، آن وقت می‌گوید چه کسی گفت؛ ببینیم اگر نقل معتبر است، خب دراین‌صورت باید آن را حساب کرد. حال برخی از مطالب دیگر را هم عرض کرده بودم.

دو-سه سال پیش بحث مسأله موضوع‌محوری بود؛ یعنی اینکه یک موضوع، محور باشد و سند یکی از مؤلفه‌ها باشد؛ باره عرض کردم ما ریزترین امر سند که در ارزشگذاری دخالت دارد، دخالت می‌دهیم؛ توثیق، تصحیح، تقسیم‌های رباعی که مشهور دارند. تقسیم خماسی که مرحوم میردامادو شیخ بهائی دارند، همه اینها درست است. یعنی ما در مقام فن نباید از ذره‌ای که در فضای ارزشگذاری تأثیر دارد، غض نظر کنیم. اما اینکه محور چیست؛ آن چیزی که در عرصه حدیث سرنوشت‌ساز است، چیست؟ آن سند نیست. لذا اعراض اصحاب می‌تواند کاسر باشد. لذا عمل اصحاب می‌تواند جابر باشد. چون محور، سند نیست. در اینجا خیلی از امور دیگر دخالت دارد.

اصالة عدم الدرد و تفاوت آن با اصالة القبول در اعتبارسنجی احادیث

آن چیزی که چند سال پیش عرض کردم؛ به گمانم اگر دقت آن معلوم شود، خیلی فوائد دارد. آن هم تفاوت گذاشتن بین اصالة عدم القبول ای اصالة القبول با اصالة الدرد ای عدم الدرد، بود. این دو خیلی تفاوت میکنند. به گمان من طلبه آن چیزی که عرض میکردم، شواهد عدیدهای دارد. به شرطی که با این عینک نگاه کنیم که اساساً مرام شارع –که اگر عقلاء آن را دارند، شارع آن را امضاء میکند- بر این است که اصل بر عدم الدرد است. نه اینکه اصل بر قبول باشد. هیچ ملازمهای بین در نکردن و قبول کردن نیست. بنای شارع بر این است که هیچ خبری را در نمیکند. اما بنای او بر این نیست که قبول میکند. بین این دو خیلی تفاوت است. از کجا میگوییم؟ از این آیه شریفهای که همه میدانیم: «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ[1]»؛ میگوید «فتبیّنوا»، نمیگوید «فردّوه». اگر آیه میفرمود چون فاسق است، آن را در کنید، دراینصورت اصل کار شارع، بر در خبر واحد میشد. اما اصل بر عدم در است. «تبیّنوا» یعنی سریع در نکنید. ولی چون فاسق است قبول هم نمیکنیم. لذا توقف کنید و تحقیق کنید.

این خیلی پرفایده است. جلسات متعددی ما مباحثه کردیم. ظاهراً پایده هم شده است. جلسات متعددی در تفاوت بین اینها، شواهدش بحث کردهایم. لذا خیلی از جاهایی که بین فقها و بین اقوال آنها نزاع میشد، من با همین طریق حل میکردم. یعنی ایشان که روی مبنای اصالة عدم الدرد چیز بیجایی نگفته است. شما میخواهید قبول کرده، درحالیکه او قبول نکرده. روی مبنای اصالة عدم الدرد و مراتب طولیای که اصل عدم الدرد تا قبول طی میکند. لذا نباید فوری گفت وقتی اصالة عدم الدرد را گفتید، یعنی قبول کردید! نه چه کسی این را میگوید؟! پایه اصلی بر عدم الدرد است. در هیچ خبری اصل بر ردش نیست.

شاگرد: یعنی مذهب میتواند در قبول دخالت داشته باشد؟

استاد: بله. همچنین اینکه در زمان تحدیث، مذهبش چه بوده هم دخالت دارد. همچنین تناسب محتوای حدیث با مذهب او هم دخالت دارد. گاهی میبینید که مذهب او امامی نیست اما محتوای حدیثش ربطی به مذهب ندارد. بلکه به چیز دیگری مربوط میشود. اصلاً مشترک بین الکل است. خب آن جا خیلی دور میرود که شما صرفاً بهخاطر مذهب او، با اینکه میدانید او در نقل ثقه است، او را در کنید. قرائن هم دارد. بله، مذهب بهعنوان یکی از مؤلفههای تأثیرگذار در خروجی کسر و انکسار ارزش، تأثیر میگذارد. اما خود تأثیرگذاری آن به یک نحو متواطی نیست. یعنی وقتی مذهب با محتوای مشترک است، تأثیرگذار نیست. بلکه تأثیرگذاری آن ضعیف میشود. این حاصل عرض من است. به این، موضوعمحور میگوییم. یعنی شما موضوع را محور میگذارید و از سند، از متن، از بیرون و از داخل شواهد میآورید تا ببینید این موضوع چه درصدی از ارزش صدق را به خودش اختصاص

میدهد.

---

[1] الحجرات ۶

پالایش احادیث شیعه؛ معنا و محدوده آن

شاگرد: نکته‌ای که برخی قائل به بار معنایی خاصی برای روایات عرضه هستند؛ ای مثلاً قرن چهارم را به نوعی قرن تسویه روایات از طریق مرحوم کلینی، صدوق و دیگران می‌دانند، چه می‌زان دخیل می‌دانید؟

استاد: یعنی روایاتی که آمده دیگر نیازی ندارند بررسی شوند؟

شاگرد: بله، می‌گویند در ابتدای قرن توسط مرحوم کلینی تسویه شده است. برخی از روایاتی که از جناب شیخ متعارض دیده می‌شود، برخی می‌گویند روایاتی است که در قرن چهارم تسویه شده بود. اما مثل ابن ادریس این روایات را... .

13:32

استاد: ببینید در اینکه این تسویه شدن به حمل شایع و تکوینی است، حرفی نیست. یعنی وقتی بزرگان امامیه روایات را می‌دیدند و می‌خواستند برای آیندگان بگذارند، اینطور نبوده که همینطور سه‌الانگاری کنند. به تعبیر حاج آقا دین‌شان بوده. این نبوده که کسی روایتی را گفت، بگوید روایت است! اصلاً این معقول نیست. آن هم از بزرگانی که نقطه‌های عطف فرهنگ هستند. این بال ریب است. اما اینکه بگوییم چنین چیزی استیعاب داشته، نمی‌توانیم بگوییم؛ هزینه می‌برد و باید تصریح کنند؛ بگویند بناء ما این بود که در تک‌تک روایاتی که می‌آوریم، این سنجش را به کار می‌بریم. امر روایت بسیار وسیع بوده. کافی شریف در بیست سال نوشته شده و زمان خیلی زیادی برده است. تعداد روایات هم بسیار زیاد است. اگر مرحوم کلینی فرمودند که من بناء بر این داشتم که فیلترگذاری بسیار ظریف و دقیقی داشته باشم که هر چه خلاف آن است، نیاید، حرفی نیست. اتفاقا اگر این کار را می‌کردند از نظر کلاس علمی و بحثی، کار ضعف پیدا می‌کرد. چرا؟ به‌خاطر اینکه تخصص یک متخصص در فیلترگذاری دخالت می‌کرد. یعنی یک نفر است و یک موانعی برای خودش داشت.

اعجاز الهی در عدل قرآن دانستن صحیحین توسط عامه

یکی از اعتراضاتی که اهلسنت به شیعه دارند، این است؛ در مناظره شبکه مستقله لندن مدام تکرار میکرد که «من این تاخذون دینکم؟»؛ شما دینتان را از کجا میگیرید؟ از کافی؟! بعد خودتان میگویید که چقدر روایات ضعیف دارد. پس مرجع شما چیست؟ خود اهلسنت چه میگویند؟ میگویند ما صحیح داریم. صحیحین؛ من این تاخذون دینکم؟ از روایات صحیحه. از کتابی است که صحیح است. اتفاقا این حرف علیه خودشان است.

چندبار دیگر عرض کردم که چرا مخ چیزی که خلاف فطرت است در اهلسنت کوبیده شده را چند بار دیگر عرض کردم. این تقدیر الهی و اتمام حجت قطعی او بوده. در اهلسنت باید بر خلاف فطرت نوع بشر دو کتاب صحیحین داشته باشند که همه آن را قبول کنند و بگویند تالی تلو کتاب الله است. چرا؟ بخاری متخصص است، مسلم متخصص است، یک متخصص میتواند اشتباه کند، اینکه روشن است. اما چطور شد کتاب این دو متخصص در جهان اسلام تالی تلو کتاب الله شد؟ برای اینکه در عالم اسلام چیزهایی بود که تلاش اکید داشتند که آنها را محو کنند. خدای متعال میگوید نه، من دو کتاب برای شما میگذارم که همه قبول کنید. آنهایی هم که منافقین و اعداء دین میخواستند محو کنند، من گوش این دو مؤلف را میگیرم تا در همین دو کتاب بیاورند تا احدی از مسلمین تا روز ظهور امر نباشد که بگوید من نمیدانم و اینها ضعیف است.

فکرش را بکنید؛ خلاف فطرت بشر است که دو کتاب از دو فرد غیر معصوم، ولی متخصص، حکم عصمت داشته باشند. یعنی اگر الآن ببینید اهلسنت با صحیحین برخورد معصوم میکنند. کسانی که متخصص نیستند را کاری ندارشته باشید. اگر به فضای تخصصی اهل فن بروید، وقتی میگویند صحیح بخاری یا «اخرجه الشیخان»، تمام است. متفقٌ علیه است. یعنی بخاری و مسلم هر دو آوردهاند. این متفقٌ علیه میشود.

خب او میگوید «من این تاخذون دینکم»؛ دین را از چه کسی میگیرند؟ از مسلمات، از متواترات، از واضحات، نه از حدیث کتاب کافی که یک نفر است ولو خبره باشد، اما یک نفر غیرمعصوم است. اتفاقا این از افتخارات شیعه است. میگویند ما کتاب عظیم الشان داریم اما نگاه میکنیم. خود مرحوم کلینی هم نفرمودند من تکتک روایات را از فیلتر قوی در میکنم.

شاگرد: در خاطرم هست که نسبت به جعل، تسویه را قبول میفرمودید.

استاد: حتی غیرمجعولها را هم. عرض کردم به حمل شایع است. ببینید ضمانت دادن مؤلف یک چیز است، اما بنای فطری او به حمل شایع بر این باشد، چیز دیگری است. بنای فطری مؤلف بر این است که حتی ضعافی که به نظر خودش ضعیف است را کنار میگذارد. آنها را نمیآورد. روایاتی که

نزد خودش، عند القدماء، ضعیف است را نمی‌آورد. یعنی بناء او بر صحیح عند القدماء است. این فطری است. اما غیر از این است که بگوید من چنین می‌کنم. الآن فرق صحیح مسلم و بخاری در چیست؟ بخاری تاریخ دارد، الادب المفرد دارد، چند کتاب دارد. یک جا نگفته که من هر چه می‌آورم صحیح است. اما در الجامع الصحیح قید کرده، آن چه که می‌آورم حتماً صحیح است. البته با قیود خودش؛ مثلاً باید غیر از معاصرت باید ملاقات و سماع هم ثابت شود. مسلم این را ندارد. بخاری شرط بالاتری دارد. می‌گوید دو راوی ای که من می‌خواهم از آن‌ها نقل کنم، غیر از این‌که می‌دانیم معاصرت دارند و ملاقات دارند، باید سماع هم داشته باشند. یعنی تصریح شده باشد که «سمع منه»؛ یعنی این راوی از او شنیده است. نه این‌که ولو معاصر باشند اما احتمال می‌دهیم واسطه افتاده باشد.

مستدرک حاکم در خیلی از جاها می‌گوید «علی شرط مسلم»، «علی شرط البخاری»، ای ذهبی می‌گوید «علی شرط مسلم»، قید می‌زند. یعنی شروطشان فرق می‌کند. مؤلف دارد ضمانت می‌دهد که باید سماع ثابت شود. تا سماع تمام مراتب سند ثابت نباشد و تصریح نکرده باشند، من این را در بخاری نمی‌آورم. ما این جور چیزی نداریم. اتفاقا مانعی ندارد که جامع صحیح بنویسند، کما این‌که ابن حبان صحیح نوشته است، ابن خزیمه صحیح نوشته است. همه این‌ها صحیح دارند، اما صحیح ابن خزیمه و ابن حبان، بین اهلسنت به‌عنوان صحیح جا نگرفته است. فلذا بعداً به‌راحتی برخی از آن‌ها را در می‌کنند؛ مثلاً البانی، شعیب ارنووط، صحیح ابن حبان و ابن خزیمه را تحقیق کرده‌اند و می‌گویند خیلی از آن‌ها را قبول نداریم که صحیح است. اما تا حال کسی نیامده صحیح بخاری و مسلم را تحقیق کند و بگوید ما این را قبول نداریم. چرا؟ چون آبروی‌ش می‌رود. بین فضای اهلسنت متخصصی که بخواهد دوباره سنجش کند، نیست. مثل صحیح کافی که در شیعه می‌نویسند، نیست که کسی ایراد نشود. می‌گوید فقط روش درستی نیست. والا مرحوم مجلسی در مرآة، صحیح و ضعیف را می‌گوید. اما در اهلسنت چنین چیزی نمی‌شود که کسی بگوید من می‌خواهم صحت اسناد بخاری و مسلم را تحقیق کنم. چرا به این صورت است؟ من این‌طور عرض کردم؛ خدایی‌ش وقتی شما روایات صحیح بخاری را می‌بینید کافی است. فقط متأسفانه ما کم‌کار کردیم.

شاگرد: به لحاظ محتوا که ایراد می‌گیرند؟ می‌گویند شذوذ دارد. روایتی را در بحث وقت می‌خواندید.

استاد: چه کسی ایراد می‌گیرد؟ صحبت سر این است. این‌که اهلسنت ایراد می‌گیرند چه کسانی هستند؟ متخصص‌ین‌شان هستند؟ بله، من تنها یک جا سراغ دارم. البانی یک کتاب دارد به نام سلسلة الاحادیث الصحیحة و سلسلة الاحادیث الضعیفة؛ به نظرم در ضعیفه آورده است. یک حدیثی که در صحیح بخاری هست را در این‌جا می‌آورد و تضعیف می‌کند. همان روایتی است که مفادش از روایت شیعه سنگین‌تر است. اهلسنت مدام به شیعه ایراد می‌گیرند و می‌گویند شما چه می‌گویید «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاثة»؟! [1]خب چرا حضرت بروند و تنها سه نفر بمانند؟! این در صحیح بخاری است. می‌گوید حضرت فرمودند دیدم دارند می‌روند و گروه گروه رفتند؛ «فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم[2]»؛ از کسانی که رفتند باقی نماند مگر مثل گله شتری که برمی‌گردد، چند شتر بر نمی‌گردند و گم می‌شوند. مثل همین شتری که برنمی‌گردند همین‌ها باقی ماندند؛ بقیه صحابه همه رفتند؛ «إنهم ارتدوا بعدك علی أدبارهم القهقری». چند «ارتدوا» دارد؟ البانی با آن‌ها کار ندارد. چون می‌شود یک جوری آن‌ها را معنا کرد. اما این را نمی‌تواند؛ خیلی عجیب است؛ «مثل همل النعم». یعنی شیعه که سه نفر را می‌گوید؛ از یک گله شتر معموالً سه تا نمی‌مانند، یکی یا دو تا می‌مانند. لذا او می‌گوید حتی یکی و دو تا ماندند. این‌جا است که البانی، آن همه من ذیل کتاب صحیح بخاری، بلکه در کتاب وسیع و عظیمی این را می‌آورد و خدشه می‌کند. توضیح هم می‌دهد.

شاگرد: پس اشکال محتوایی ندارد؟

استاد: اشکال محتوایی به همین می‌گیرد.

شاگرد: در بحث وقت فرمودید پیامبر بین صلاتین بدون علت جمع کردند.

استاد: آن جا می‌گویند که فقها عمل نکرده‌اند. آن مطلب دیگری است. یعنی فقها فتوا نداده‌اند. فتوا دادن طبق یک حدیث فرق می‌کند. یعنی فقیه فقاهت را هم اعمال می‌کند.

شاگرد1: روایتی که عمر لباس پیامبر را خواست تا بر عبدالله بن ابی، نماز بخواند، سیوطی می‌گوید که روایت موضوعه است.

استاد: یعنی در صحیحین است.

شاگرد: خاطرم هست که در بخاری است.

استاد: ببینید شروع الموضوعات، برای ابن جوزی است. ابوالفرج ابن جوزی الموضوعات را نوشته است. با فاصله سیصد-چهارصد سال، چندین بار این را بسط داده‌اند. الموضوعات، سیوطی دارد و سه-چهار نفر دارند. اتفاقا این الموضوعات ابن جوزی یکی از بهترین کتابها است. یعنی اگر او این موضوعات را جمع‌آوری نکرده بود، بسیاری از این روایات نسیاً منسیاً می‌شد. عملا اینطور می‌شد. اما او به‌عنوان الموضوعات آنها را جمع‌آوری کرد، اما حال می‌بینیم عجب! تو می‌گویی موضوع است؛ سیوطی در خیلی از جاها می‌گوید او گفته که موضوع است، اما فلانی هم آن را نقل کرده است. یعنی در سند دیوار کوتاه پیدا می‌کند و می‌گوید او وضع کرده است. سیوطی می‌گوید فلانی هم بدون این طریق آن را نقل کرده است. اگر زیر سر او بود، چرا دیگری نقل کرده است؟! خیلی جالب است. حال آن چه که شما می‌گویید صحیحین را موضوع بدانند، من در حافظه‌ام نیست. دقیق باید پیدا کنیم.

25:21

اما کسانی که متخصص کار نیستند، زیاد دارند. خیلی کلیپ‌ها و ... از دانشجویانی که در الازهر درس خوانده‌اند می‌آید که به صحیح بخاری و مسلم تاجمه‌هایی دارند. کسانی که آن جا هستند می‌دانند که اینها متخصص کار نیستند. همینطور یک عنوانی دارند. اما مثل البانی را ببینید. البانی تفاوت می‌کند. شعیب ارنووط تفاوت می‌کنند. اینها کسانی هستند که رشته‌شان این است و متخصص کار هستند. خوب است که یک رساله‌ای شود که از صحیحین باشد؛ هم غیر متخصصین آنها و هم متخصصین آنها که روایات را تضعیف محتوایی کرده‌اند.

شاگرد: خود بخاری می‌گوید عالمی که در نیشابور بود برخوردی کرد که شبانه از نیشابور فرار کردند.

استاد: درست است، آن برای قضیه فتنه بود. می‌گفتند کلام الله حادث است یا نه؟ ظاهراً بخاری می‌گفت که الفاظ، حادث است. الفاظ کلام الله، حادث است. لذا این بلا را سر او آوردند. سر حدوث کلام الله بود، نه سر تضعیف در حدیث. اختلاف به این صورت بود.

---

[1] الاختصاص، ص: ۶؛ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: اِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ ص إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ.

[2] صحيح البخاري، ح٦٥٨٧: حدثني إبراهيم بن المنذر الحزامي: حدثنا محمد بن فليح: حدثنا أبي قال: حدثني هلال، عن عطاء بن يسار، عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (بينا أنا نائم إذا زمرة، حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله، قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى. ثم إذا زمرة، حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، قلت أين؟ قال: إلى النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم.

رابطه تعابیری چون «الآثار الصحیحة» و شهادت به صحت روایات در کتب شیعه با پالایش حدیث

شاگرد۲: طبیعت کار این است که محدث حدیث صحیح قدمائی را نقل کند ای طبیعت کار این است که ضعیف قدمایی را نقل نمیکند ولو مردهها را نقل میکند؟

استاد: ببینید اگر بخواهد ضعیف قدمایی را هم نقل نکند، باید هزینه تصریح بگذارد و بگوید من نمیآورم. والا اگر بخواهد جامع نقل کند، یک چیزهایی را بهصورت فطری خودش نمیآورد. اما وقتی این هزینه اضافی را اعمال نکرده این مجال برای ما هست که نگاه کنیم و بگوییم حتی به نظر خود او محتمل است که مقبول نباشد.

شاگرد: تعبیر «الآثار الصحیحة عن الصادقین[1]»، این بار را ندارد که من دارم تضمین میدهم که مجموعات در آن نیست؟ یا حتی آنهایی که برای واقفیه هستند. مثلاً مثل قاعده الزام را میگویند که از عبدالله بن جبله شروع میشود و همه آنها واقفی بودهاند. برای همین است که این روایت را قرن چهارم نقل نکردهاند؟ یعنی آثار صحیحه این بار را ندارد؟

استاد: بهصورت کلی ندارد. در احتجاج یک چیز است و مطالب کلیه و بهصورت «ال» آوردن چیز دیگری است. در حاشیه مال عبدالله عبارت تفتازانی بود. محصورات اربعه داشتیم؛ موجبه کلیه، سالبه کلیه، موجبه جزئیه و سالبه جزئیه. المهملة هم داشتیم. «الانسان کاتب»، کدام یک از آنها بود؟ هیچکدام. نه سالبه جزئیه بود و نه موجبه جزئیه و ... . به آن مهمله میگفتند. مفاد مهمله چه بود؟ عبارت تفتازانی یادتان هست؟ «والمهملة تلازم الجزئیة». یعنی وقتی میگوییم «الانسان کاتب»، نمیتوانید گردن آن بگذارید یعنی «کل انسان کاتب». بحث منطقی آن را عرض میکنم. اینجا هم که ایشان میگوید من کتاب عظیم کافی را مینویسم، میخواهم چه کار بکنم؟ میخواهم «الآثار الصحیحة من اهل البیت» را بیاورم. این غیر از این است که بهعنوان محصوره بگوید «کل واحد واحد» را نگاه کردهام. خب معلوم است کسی که میخواهد کتاب بنویسد نمیخواهد حاطب اللیل باشد. وقتی کسی در شب چیزی را جمع میکند، با خار و خاشاک جمع میکند. وقتی میخواهند تنقیص کنند میگویند حاطب اللیل. علامه حلی رضوانالله علیه روایتی را از ثعلبی نقل میکنند، ابن تیمیه میگوید ثعلبی که حاطب اللیل است. کسی که در شب هیزم جمع میکند بعد میبیند خار و خاشاک هم در آن جمع است. چشمش ندیده و هی جمع کرده است.

کسی هم که کتاب می‌نویسد نمی‌خواهد حاطب اللیلی باشد. بیست سال عمرش را می‌گذارد تا کافی عظیم الشان را بنویسد، نمی‌خواهد به آن صورت باشد. این به‌صورت تکوینی است. لذا هم می‌گویند «الآثار الصحیحه»، هیچ مشکلی هم ندارد. اما اینکه «کل واحد واحد» باشد، اصلاً در مقام مدح یک کتاب و اعلان جهتگیری مؤلف، یک چیز است، اما ضمانت دادن به آن، چیز دیگری است.

ببینید وقتی بخاری ضمانت داده که من صحیح می‌آورم، یکی از آثارش چیست؟ اهلسنت می‌گویند تعلیقات بخاری گویا از سندهایش اصح است. تعلیق بخاری به چه معنا است؟ یعنی اگر بخاری در جامع صحیحی سند را بردارد و تعلیق جازم کند؛ یعنی مثلاً «قیل کذا» و «یقال کذا» نباشد، بلکه به‌صورت «قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» باشد. به این تعلیق جازم می‌گویند. یعنی به حضرت بدون سند نسبت می‌دهد. به نظرم در حدیث «فاطمة بضعة منی» یا «سیدة نساء اهل الجنة» تعلیق جازم هست. یکی از جاهایی که تعلیق جازم دارد همینجا است. البته من از حافظه می‌گویم و باید مراجعه کنم. یکی از جاهایی که تعلیق جازم دارد، اینجا است: می‌گوید: «قال عمر لولا ان یقول الناس زاد عمر فی کتاب الله لکتبت آیه الرجم بیدی». خیلی جمله مهمی است. با تعلیق جازم است؛ «قال عمر». نمی‌گوید «یقال» یا «قیل». علی ای حال وقتی مؤلف ضمانت می‌دهد، بعدی می‌گوید پس وقتی «قال» گفتی هم تمام است. تو ضمانت دادی در این کتاب جز صحیح نیاوری. اما این حرف در کافی باشد، نداریم. دیدید که مرحوم کلینی چقدر سند را می‌اندازند؟! می‌گویند «و روی». شما کافی را ببینید. نسبت به آن‌ها چه می‌گویید؟ می‌گویید چون ایشان گفته‌اند «الآثار الصحیحه»، یعنی کاری به سند آن نداریم؟! بلکه «الآثار الصحیحة» یعنی جهتگیری من بر این بوده است. اما اینکه برای تک‌تک آن‌ها ضمانت داده باشم، نه.

شاگرد: در فقیه این ضمانت را دارد.

استاد: مثال خوبی بود. با اینکه مرحوم صدوق در مقدمه آن ضمانت داده‌اند، اما برخی از فقها می‌گویند که ایشان عدول کرده است. یعنی در کتاب حجیم نمی‌شود. بحثی است در این هست که ضمانتی که صدوق در کتابشان داده‌اند، از آن عدول کرده‌اند.

شاگرد: خاطرتان هست که چه کسی است؟

شاگرد۲: صاحب جواهر دارند.

استاد: شاید در فدکیه صفحه‌ای ایجاد شد ای نشد. در جلساتی راجع به همین بحث پیش آمد که کجا عدول شد. برکت در این است که هر چه که نیمه کاره ماند، به دنبالش برویم.

---

[1] اقتباس از مقدمه مرحوم کلینی بر کافی: الكافي (ط - دار الحديث)، ج۱، ص: ۱۶

ضرورت و برکات ثبت ابهامات و پیگیری بعدی آن

من مکرر عرض کردم. به‌عنوان طلبه‌ای که همین‌طور کتاب باز می‌کند عرض می‌کنم؛ پیگیری اموری که در مباحثه به‌صورت مرا‌عی می‌ماند، خداوند متعال برکتی در آن قرار داده که کسی که دنبالش برود می‌فهمد. مبادا مباحثه شود و چیزی را آلآن ندانیم و در شویم. سریع آن را یادداشت کنیم و در ذهن بسپاریم و در خانه نگاه کند. اگر لغت است نگاه کند. آیه است نگاه کند. تفسیر است نگاه کند. یادداشت کردن آنکه وقتی نمی‌برد. می‌گویی وقتی به خانه می‌رسیم فرصت نیست. خب دو کلمه یادداشت کردن که چیزی نیست. شما دو کلمه یادداشت می‌کنید و بعد می‌بینید که بیست موضوع است. در ایام تعطیلی این برگه را جلویتان می‌گذارید و این بیست برگه را سر فرصت نگاه می‌کنید. غیر از این است که محو شود. علی ای حال شاید این هم یکی از آن‌ها باشد. یعنی ببینیم مواردی که برخی گفته‌اند مرحوم صدوق عدول کرده‌اند کجا بوده.

تضعیف روایت ابی العباس توسط علامه مجلسی

33:57

خب برگردیم به بحث خودمان.

اینکه علامه مجلسی در روایت چهارم فرمودند مجهول است، ظاهراً در نظرشان قاسم بن عروه بوده. روایت چه بود؟ مضمون مهمی داشت. «الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس الرؤية أن يراه واحد والا اثنان والا خمسون». خیلی مضمون مهمی است. ولو سند صحیحه نیست اما به صحیحه محمد بن مسلم –روایت دوم- موید است. دنباله آن بود «زادحماد فیه الا اعلم الا٘ قال و الاخمسون». یعنی از طریق حماد که سند خوبی داشت، «والاخمسون» بود که مؤید این روایتی است که سندش صحیحه نیست.

البته در «والاخمسون» صحیحه، دو احتمال را عرض کردم، اینها را جلوتر عرض کردم. احتمالی که آقا تقویت کردند مؤید این روایت میشود. یعنی اگر پنجاه نفر هم شهادت بدهند کافی نیست.

اثبات هلال در هوای صاف با شهادت عدلین یا عدد قسامه؟

در اینجا دو روایت دیگر داریم که حضرت فرمودند: کمتر از پنجاه نفر، عدد قسامه، هم اگر شهادت باشد وقتی هوا صاف باشد، قبول است. در این دو روایت در کتب فقهی، هنگامهای شده که تا حالا هم هست. الآن در عروه نگاه کنید: ایشان میفرمایند اثبات هلال، طرقی دارد:

> **فصل في طرق ثبوت هلال رمضان وشوال للصوم والإفطار وهي أمور:**
>
> **الأول: رؤية المكلف نفسه. الثاني: التواتر. الثالث: الشياع المفيد للعلم وفي حكمه كل ما يفيد العلم ولو بمعاونة القرائن فمن حصل له العلم بأحد الوجوه المذكورة وجب عليه العمل به وإن لم يوافقه أحد بل وإن شهد ورد الحاكم شهادته. الرابع: مضي ثلاثين يوما من هلال شعبان أو ثلاثين يوما من هلال رمضان فإنه يجب الصوم معه في الأول والإفطار في الثاني. الخامس: البينة الشرعية و هي خبر العدلين... ولا فرق بين أن تكون البينة من البلد أو من خارجه و بين وجود العلة في السماء و عدمها** [1]

«الخامس البينة الشرعية و هي خبر العدلين»؛ ایشان نسبت به اینکه هوا صاف باشد یا نباشد، تصریح میکنند به **«ولا فرق بين أن تكون البينة من البلد أو من خارجه و بين وجود العلة في السماء و عدمها»**؛ این تصریح صاحب عروه است. چه آسمان ابر باشد و چه نباشد، شهادت عدلین کافی است.

خب مشهور هم همین است ولی اگر شما الان حاشیههای عروه را نگاه کنید، چندین حاشیه داریم. به نظرم در ده حاشیه، چهار یا پنج حاشیه بود که اشکال کرده بودند. یعنی اگر هوا صاف باشد، شهادت عدلین کافی نیست. با احتمالات و عباراتی که آورده بودند. خودتان مراجعه کنید.

---

[1] العروة الوثقى - جماعة المدرسين ج۳ص۶۲۸

مالکیت تحقق علم در روایات عدد قسامه در بیان صاحب حدائق

شروع این مطلب هم قبلاً از مرحوم شیخ بوده. بین متاخرین از صاحب حدائق است. صاحب جواهر به صاحب حدائق هم عباراتی می‌گویند که داد بر این است که حرف او را قبول ندارند. صاحب حدائق در مورد روایتی که می‌گوید نباید از عدد قسامه کمتر باشد، می‌فرمایند:

> **و أجاب عنهما المحقق في المعتبر بان اشتراط الخمسين لم يوجد في حكم سوى قسامة الدم ثم لا يفيد اليقين بل قوة الظن و هي تحصل بشهادة العدلين. ثم قال: و بالجملة فإنه مخالف لما عليه عمل المسلمين كافة فكان ساقطا. انتهی**[1]

«و أجاب عنهما المحقق في المعتبر بان اشتراط الخمسين»؛ اینکه بگویم وقتی هوا صاف است، حتماً باید پنجاه نفر شهادت بدهند، **«لم يوجد في حكم سوى قسامة الدم»؛** اصلا قسامه چیست؟ **«إنما أقضي بينكم بالبينة و الأيمان**[2]**»**، «البينة للمدعي و اليمين علی من انکر». خب مدعی چه کسی است؟ تعریف‌های رایجی هست؛ «من ترک، تُرک». مدعی کسی است که اگر رها کند مطلب تمام می‌شود. کسی دنبال او نمی‌رود. است که دنبال دیگری می‌رود. اما منکر کسی است که «لو تَرَک، لم یُترک». او را نزد قاضی و دادگاه می‌کشانند. خب مدعی باید بینه بیاورد. کسی که منکر است برای اینکه رهایی پیدا کند، صرف ادعا را لوث نمی‌کنند، بلکه باید قسم بخورد. «و اليمين علی من انکر الا في الدم». محقق می‌فرمایند: «لم يوجد في حكم سوى قسامة الدم»؛ اصلاً وقتی می‌گویند قسم، قسم است، به این خاطر است که اصلش از قسامه گرفته شده است. قسامه یعنی تقسیم و قسم قسم کردن. پنجاه نفر از قبیله شخص می‌آیند. خب دم چه تفاوتی با بقیه دارد؟ «لا يُطَلّ دم امرء مسلم»؛ خون یک مسلمان نباید ضایع شود. همین جور ببینند که یک دفعه کشته شده و تمام. بگویند آقای ولی دم بیّنه هست یا نیست؟ نیست. در دم مدعی چه کسی است؟ ولیّ دم، مدعی است. اگر کنار برود که کسی کاری ندارد، می‌گویند خب کشته شد. مدعی، ولیّ دم است. به او می‌گویند بیّنه داری؟ می‌گوید من از کجا دو شاهد عادل دارم که دیده باشند که او را کشته باشند! درحالی‌که مقتول مظلوم کشته شده، چرا خونش هدر برود؟!

خب در اینجا چه می‌کنند؟ می‌گویند اگر لوث موجود است، مشهور می‌گویند معتبر است. یعنی متهم به قتل مظنونا معلوم باشد. اینجا از استثنائات «و اليمين علی من انکر» است. یعنی ولیّ‌که

مدعی است، ابتدا قسم میخورد. اما نه اینکه یک قسم بخورد و قتل ثابت شود. با وجود لوث که اتهام است، مدعی از قبیله خودش پنجاه قسم میآورد. به این قسامه میگوییم. پنجاه نفر جمع میشوند و بعلمِ قسم میخورند. نه به حسِّ میگویند ما میدانیم که فلانی کشته. روی حساب لوث است. یعنی کسی که نزد آنها متهم است. این پنجاه نفر جانب مدعی هستند که فی حد نفسه باید بیّنه بیاورد که اگر بیّنه نداشت، یمین سراغ منکر میرفت. اما در اینجا انتقل الیمین الی جانب المدعی. چرا؟ لأهمیة الدم. لا یطل دم امرء مسلم. چون در اینجا ابتدا کار مدعی را محکم میکنیم، نه اینکه منکر قسم بخورد و تمام شود. ولی قسمی غلیظ است. پنجاه نفر از قوم او میآیند، ولو با چشمشان ندیدهاند اما از شواهدی که از قبل داشتند؛ مثلاً نزاع و دشمنی آنها را با هم دیدند و به علم رسیدهاند، قسم میخورند. لوث همین است. البته برخی میگویند که لوث معتبر نیست.

42:01

محقق میفرماید: **«اشترط الخمسين لم يوجد في حكم سوى قسامة الدم ثم لا يفيد اليقين بل قوة الظن»؛** خود قسامه هم که یقین نمیآورد، فقط قوت ظن میآورد. **«و هي تحصل بشهادة العدلين»؛** اگر ظن قوی میخواهد عدلین هم همینطور است. بعد میگویند: **«ثم قال: و بالجملة فإنه مخالف لما علیه عمل المسلمين كافة فكان ساقطا. انتهى»؛** این را یک طلبه نمیگوید. این را محقق اول، صاحب شرایع میگویند. برای تقویت فرمایش ایشان میگویند عمل پنجاه نفر که خیلی مئونه اجتماعی میبرد، بلکه بین شیعه باید یک بار نقل شده باشد که در محضر امام ای سائر بزرگان شیعه بگویند پنجاه نفر لازم است. در تابستان نوعاً وا صاف است، در اینجا بگویند دو نفر نه. پنجاه نفر باید شهادت بدهند. خب این باید یک جا نقل شود! فقط یک حدیث است که دون خمسین قبول نیست. لذا میگویند «فإنه مخالف لما علیه عمل المسلمين كافة فكان ساقطا»، لذا بعد از صاحب شرایع اگر بگویند مشهور میگویند رؤیت هلال با شهادت دو نفر حتی در هوای صاف ثابت میشود یا نه؟ فوری در ارتکاز همه این است که ثابت میشود. یعنی آن احتیاطات و این روایات را کسانی که متخصص نیستند، نشنیدهاند. مشهور مسألهگوا میگویند که ثابت میشود. پس این روایت را چطور باید معنا کنیم؟

در جلسه قبل عرض کردم؛ مثل حاج آقای زنجانی در کتاب الصوم فرمودهاند که متعبد هستیم. یعنی ما به مفاد حدیث متعبد میشویم و میگوییم وقتی هوا صاف بود حتی چهل و نه نفر هم بشود، ثابت نمیشود. ما متعبد هستیم که باید پنجاه نفر باشند. این فرمایش ایشان است. نمیدانم آیا عبارات شیخ به این صریح هست یا نه.

صاحب حدائق هم همین مسیر را میروند اما خمسین را طور دیگری معنا میکنند. از جاهای عجیب صاحب حدائق است؛ یعنی با وجود التزام داشتن ایشان به روایات، اینطور میگویند. میگویند اینکه حضرت خمسین را فرمودند، مقصود عدد پنجاه نیست، بلکه مقصود حصول علم است. و حال آنکه حضرت تصریح میکنند «دون الخمسین» قبول نیست. «لا اجزی دون الخمسین». با وجود اینکه در «دون الخمسین» صریح است، اما شما علم معنا میکنید!

شاگرد: این علم با همان دو نفر هم ثابت میشود.

استاد: بله، ایشان این را دارند که گاهی بینه موجب علم است. اساس حرف صاحب حدائق این است: فتوا و مختار ایشان هم آخر همین کلمه است. ایشان میگویند وقتی هوا صاف است، شارع لا یرضی بدون العلم. به دون علم، به پایینتر از علم راضی نمیشود. وقتی هوا صاف نبود، چرا؛ روایات بیّنه و... پیش میآید.

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج١٣ ص٢٥٤

[2] هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج-٨، ص: ٤٠٠

مفید علم نبودن شهادت عدد قسامه

چیزی که الآن می‌خواهم عرض کنم این است: این‌که گفته می‌شود تنقیح مناط، مشکل است و قیاس مستنبط العلة حجیت ندارد، در برخی از جاها که آدم می‌رسد می‌بیند حرفی است. یعنی گاهی که چند مطلب و چند احتمال مطرح شد، آدم می‌بیند در یک فضایی یک احتمال، سلطان بود و هیچ رقیبی نداشت، همه هم تلقی به قبول می‌کردند و جلو می‌رفتند. الآن در این فضا همین است. خیلی عجیب است. حتی به شیاع می‌گویند که باید مفید علم باشد. اگر شیاع مفید علم و یقین نبود فایده‌ای ندارد. لذا سید هم در متن عروه فرمودند اگر خطای حاکم را بدانید؛ مثل این‌که بدانید به شیاع ظنی استناد کرده است، یعنی حاکم حکم کرده و شیاع به یقین نرسیده بود، خطا حاکم در مستند را می‌دانید. شیاع باید موجب علم باشد. اول متواتر را می‌گویند و بعد شیاع را می‌گویند.

نمی‌دانم در نظر مرحوم سید فرق بین این دو چه بوده؟ فرمودند «الخبر المتواتر، الخبر المشاع المفید للعلم». شیاعی که مفید علم باشد با متواتر چه فرقی می‌کند؟ شاید متواتر این باشد که نفس مخبر عن شهادة، عددش بالا است. اما شیاع همینطور پخش شده، بدون این‌که همه بگویند دیدیم.

مرحوم محقق نکته خیلی خوبی را در عبارتشان دارند. فرمودند قسامه‌ای هم که پنجاه نفر هستند، لایفید الیقین. یعنی خود این پنجاه نفر هم مفید یقین نیستند. «بل قوة الظن». این عبارتی یادداشت‌کردنی از محقق است، برای این مسأله که ما در تواتر و مخبرات زیاد، به یقین ریاضی نمی‌رسیم و مدام ظن قوی می‌شود. تا جایی که به احتمال، به‌عنوان احتمال ضعیف اعتناء نمی‌کنیم. ببینید محقق چه می‌فرمایند؟ می‌فرمایند با این‌که پنجاه نفر هستند اما چطور شد که چهل و نه نفر یقینی نبود، اما با یک نفر یقینی می‌شود؟! اصلاً این معقول نیست. بلکه هر چه تعداد بالا می‌رود ظن قوی می‌شود و دارد به اطمینان می‌رسد که متآخم علم است. ولی به علم نمی‌رسد. معنای عبارت این است که یعنی شما به‌صورت رواداری وقتی یکی یکی اضافه می‌کنید ممکن نیست به جایی برسید که وقتی یک بعدی را اضافه کردید، یقین ریاضی بشود. یعنی احتمال ضعیف می‌شود و ظن قوی می‌شود. نه این‌که یقینی بشود که مطلوب شما است. این عبارت محقق بود.

عدم محوریت علم در قسامه هلال و موضوعیت آن در نظم مسلمین و مقام مدیریت امتثال

ببینید آن چه که من عرض می‌کنم این است: عبارت متاخرین، در عروه و بسیاری از علمائی که من دیدم، صاحب حدائق همینطور به تفصیل گفته‌اند. نسبت به روایات «لاخمسون»، روایات «ولو رآه واحد لرآه الف»، می‌گویند که شارع می‌فرماید وقتی هوا صاف است، علم نیازی است. تمام شد. وقتی هوا صاف است من شارع به دون علم راضی نیستم. بلکه علم می‌خواهد. خب وقتی هوا صاف نیست، حالا دیگر گذشته است.

خب علم دارد احراز موضوع می‌کند. به اینکه ذره‌ای ابر در آسمان باشد، شارع می‌گوید من این حالت علم شما را می‌خواهم، ظن حاصل از دو شاهد عادل هم کافی نیست. قید هم نمی‌زنند که حتماً همه بروند استهلال بکنند. عده‌ای از محشین عروه این قیدها را زده‌اند. برای فردا نگاه کنید. اما آن چیزی که من می‌خواهم عرض کنم، این است: آیا این روایات واقعاً می‌خواهد بگوید که وقتی هوا صاف است، من طرفدار علم تو هستم؟ آن هم علم یقینی؟ وقتی ابر به آسمان آمد، دیگر از علم دست برداشتم! حالا دیگر ظن هم خوب است. خب ارزش علم این قدر است؟! یعنی وقتی هوا صاف شد، باید عالم باشیم و قبول ندارم، وقتی ابر به آسمان آمد دست از علم برداشتم؟! خب ابر هم آمد از علم دست بردار. وقتی علم این قدر مهم است، چطور با آمدن ابر از آن دست بر می‌دارد؟!

اما طوری که من در جلسات قبل عرض کردم؛ روی آن تأمل کنید. در این عبارات شارع اصلاً کلمه علم را نیاورده است. اصلاً مقصود از القاء این روایات، حصول علم نبوده، تا شما بگویید در اینجا علم لازم است. بلکه مقصود از این روایات این بوده که فرض الله است. روی حساب، با تعظیم شعائر، روی ضوابط کلی شرع که استیعاب مکلفین، تسهیل بر امت و عدم اختلال نظام، تعظیم شعائر دین، اینها باید باشد. پس شارع در امتثال امر مولی کاری می‌کند که فوضی و اختلاف نباشد. مقصود این است که من می‌خواهم این امر با اتفاق کل و با اجتماع مجتمع انجام شود، نه با اختلاف. در اینجا می‌بینید شارع اصلاً نمی‌گوید وقتی هوا صاف است من عاشق علم تو هستم، تا شما بگویید با دو شاهد عادل، علم نیامد، پس کنار می‌رود. صاحب حدائق با این صورت می‌گوید؛ می‌گوید وقتی هوا صاف باشد، بینه فایده ندارد. کما اینکه خمسون موضوعیت ندارد.

51:37

عرض من این است که وقتی هوا صاف است، مظنّه اختلاف است؛ به این صورت که ببنندگان را مدام تضعیف کنند، وقتی چنین مظنه‌ی اختلاف هست، شارع می‌گوید اختلاف نکنید. طوری باشد که رؤیت یقینی در کار باشد اما نه این‌که مقصود من شارع این باشد که طرفدار یقین هستم، بما انه حالة المکلف. بلکه من دنبال این هستم که نزاعی نباشد.

شاگرد: خصوصیت عدد خمسون به چه معنا است؟

استاد: اتفاقا خصوصیت عدد برای این است که وقتی هوا صاف است، یک عددی باشد که آن عدد اختلاف را بردارد. و لذا اشکال محقق وارد نمی‌شود. ایشان فرمودند وقتی پنجاه شد، قوت ظن می‌آورد و یقین نمی‌شود. بله، اگر شما به روایت نسبت بدهی که دنبال یقین است، اشکال محقق وارد است. می‌گویند یقین که نیامد. اما اگر به روایات نسبت بدهی که می‌خواهد فرض الله با تشتت و اختلاف و عدم اجتماع کل بلد السلام، بر رؤیت نباشد، پنجاه تا، ضابطه می‌شود. در چهل و نه تا حکم نمی‌کنند، ولی پنجاه تا را حکم می‌کنند. آن هم نه از این باب است که متعبد هستیم، اگر ما این استنباط صورت بگیرد، نسبت به مناط حکم تعبد می‌شود. مناط این است که کل بلد السلام بدون اختلاف، با اجتماع، روزه بگیرند. لذا جلسه قبل عرض کردم اگر شرائطی بود که حاکم بود ای حتی حاکم هم نبود، اما دو شاهد عادل هم شهادت دادند، آن مقصود شارع انجام شده است. مقصود شارع این بود که کل بلد متفقا با دو شاهد عادل روزه گرفته‌اند و شارع به مقصود خودش هم رسیده است. نه این‌که امام بگویند وقتی شما مجتمعا روزه گرفتید، باز پنجاه، موضوعیت دارد. پنجاه برای جایی است که چون هوا صاف است، مظنه این است که تضعیف کنید. لذا وقتی در اینجا مظنه اختلاف است، پنجاه نفر لازم است. اگر با دو نفر اختلافی نبود و کل بلد قاطبتا همراه بودند، مقبول است. لذا بود که این روایت خیلی زیبا بود؛ حضرت فرمودند اگر یک نفر ببیند و «فقال القوم صدقت»، تمام است. یعنی «صدقت» قوم منظور من شارع است. اجتماع بلد بر روزه گرفتن و تعظیم دخول شهر مبارک، منظور من است. نه این‌که الآن بگویم چون هوا صاف است، حتما ًحال یقین تو برای من موضوعیت دارد.

شاگرد: این نکته‌ای که می‌فرمایید در چهل و نه هم می‌آید. همان نکته‌ای که فرمودید اگر یک عدد عقب ببری اشکال وارد می‌شود.

شاگرد۲: روایت «والخمسون» است، نه «خمسون».

استاد: نه، دو روایت است.

شاگرد: خود «الخمسون» موید این است که پنجاه هم موضوعیت ندارد.

استاد: نه، «الخمسون» معارض«دون خمسین» است. «الخمسون» دقیقا ً می‌گویی که اگر ببینند هم فایده‌ای ندارد. آن دو روایت می‌گویی دون خمسین نمی‌شود. مفهوم دون، صریح در این است که خمسون قبول است. این روایت می‌گوید «لا». این تعارض است. جمع‌بندی چه می‌شود؟ درجایی‌که با چهل و نه نفر اجتماع بشود، موضوعیتی ندارد. اگر یک جایی مظنه این باشد که شارع با چهل و نه به مطلوب خودش نمی‌رسد، این عدد برای ضابطه‌مند شدن رفع نزاع است. علی ای حال عده‌ای در اجتماع دارند تضعیف می‌کنند. شما یک ضابطه‌ای می‌خواهید؛ ضابطه‌ای که عرف عقلاء به اطمینان برسند. می‌گوییم پنجاه است. وقتی عدد پنجاه را گفتیم، یک نحو تقنین عدد به‌عنوان یک قانون است. وقتی به این صورت شد، با همین عدد نظم می‌آید. حتی اگر یکی از آن‌ها هم نباشد، در این فضا که هنوز اختلاف باقی می‌ماند، با تعبد به پنجاه، اختلاف اجتماعی بیرونی رفع می‌شود. به‌نحوی‌که مختلف و اختلاف اندازنده محکوم می‌شود. عددی می‌خواهند برای این‌که کسی که می‌خواهد اختلاف بیاندازد در بلاد السلامی محکوم باشد. روی آن فکر کنید و ببینید سر می‌رسد یا نه.

تفاوت بیان آیت‌الله شبیری و بیان مختار در شهادت خمسون

شاگرد: تفاوت فرمایش آیت‌الله زنجانی با فرمایش شما چه شد؟

استاد: فرمایش ایشان این است که اگر هوا صاف است، ما متعبد هستیم که دون پنجاه نفر نمی‌شود. من عرض می‌کنم چون مقصود، معلوم است؛ با شواهد داخلی و خارجی‌ای که از خود روایت داریم، حتی اگر هوا صاف باشد، وقتی دو عادل شهادت دادند، مظنه این اختلاف نباشد و کل بلد روزه بگیرند، کافی است. از روایت به مجموع ادله، تنقیح مناط کردیم که مناط این است که بلد اسلام با هم روزه بگیرند و مظنه اختلاف نباشد. اگر با شهادت بینه، مظنه اختلاف بود، باید اختلاف رفع شود. خب با عدد پنجاه به‌عنوان یک عددی که قانونش را شارع گذاشته که مقابل حرف شارع دیگر حرف نزن؛ یعنی وقتی چهل و نه هم شد، باز مدعی هست که می‌گوید اینها اشتباه کرده‌اند؛ وقتی امام می‌فرمایند «خمسون»، یعنی از ناحیه شارع یک عددی برای رفع اختلاف می‌آید، نه به این عنوان که من عاشق یقین هستم. خود شارع عددی را اعمال می‌کند و می‌گویی‌م می‌خواهی مقابل حرف امام حرف بزنی؟! یعنی اختلاف‌اندازنده در جامعه محکوم می‌شود، نه به‌خاطر تعبد به عدد پنجاه، بلکه به‌خاطر این‌که عدد پنجاه از ناحیه شارع، این قدرت را دارد که مخالف دیگر نتواند حرف بزند.

شاگرد: مثل بُرشی که عدد پانزده سال در سن بلوغ دارد.

استاد: بله، برای این‌که دیگر حرف نزنند، شارع این کار را کرده است. بنابراین تعبد به این معنا نیست. بلکه ما می‌دانیم که می‌خواهد اختلاف نباشد. وقتی هم که ابر شد، مظنه این‌که اختلاف کنند و خودشان را تخطئه کنند نیست. لذا وقتی دو شاهد از بیرون می‌آیند، می‌گویی‌م دو شاهد شهادت دادند؛ لذا طبق ضابطه کلی عالم اسلام عمل کنید.

شاگرد: اگر هوا صاف بود و چهل نفر دیدند و مظنه اختلاف نبود، باز حجت است.

استاد: حتی دو نفر هم باشند؛ حتی دو نفر عادل در هوای صاف شهادت بدهند؛ ای دیگران نرفتند و ای رفتند ولی آن دو نفر زدند حاکم شرع مردود الشهاده نشدند، نمی‌توانیم بگوییم این حاکم خلاف شرع، حکم کرده است. سید گفتند «علمان خطأ مستندهٔ». روی این بیانی که من عرض کردم اگر یک حاکم شرعی نسبت به شهادت دو عادل فتوا داد، درحالی‌که مخالف هم دارد، نمی‌توانیم بگوییم خلاف شرع فتوا داده است. چون حاکم با شهادت دو عادل، دارد نظم را برقرار می‌کند. یعنی خود حکم حاکم به ضمیمه شهادتی که زدند او دادهاند، دارد نظم را برقرار می‌کند. همه مسلمین تابع حاکم هستند به حکمی که مستندش شهادت بینه است. بینه‌ای که به ضمیمه حکم حاکم، نظم را برقرار می‌کند، چرا حجت نباشد؟! این استظهار خیلی تفاوت می‌کند تا این‌که بگوییم مقصود

شارع حال یقین است که نیامده است. ولذا متن عروه عروه «الشیاع المفید للعلم» نبود؛ بلکه «الشیاع المفید لرفع النزاع» است. شیاعی است که میبینیم بلد السلام همه با هم حاضر هستند روزه را بگیرند.

والحمد لله رب العالمین